

# گزیده اشعار

شادروان عبدالغنی فکرت



نام اثر : گزیده اشعار شادروان عبدالغنی فکرت  
ناشر : تارنمای خراسان زمین (www.khorasanzameen.net)  
تاریخ : ۸ عقرب (ابان) ۱۳۹۱  
صفحه آرایشی : تارنمای خراسان زمین  
به اهتمام : شهرزاد فکرت

## معرفی شاعر

شادروان عبدالغنی فکرت در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در گذر محکمه شهر فیض آباد ولایت بدخشان چشم به جهان گشود. پدرش مرحوم مرزا جلال الدین راجی بود که در شعر و خطاطی دست چیره داشت، و جدش مرزا عبدالخالق از سرشناسان و صاحب نظران ولایت بدخشان در دوران امارت امیر عبدالرحمان بود. فکرت از آغاز جوانی شعر می سرود، هم به سبک کلاسیک و هم شعر سپید.

آقای واصل لطیفی مدیر مسئول هفته نامه بدخشان در سال ۱۳۷۳ در پیشگفتاری برای مجموعه اشعار فکرت که قرار بود در همان سال به چاپ برسد، در مورد وی چنین نگاشته بودند: "فکرت به ادبیات سخت علاقمند و وارد بوده، فلسفه و منطق را نیکو میدانست. صحبتش عالمانه و سحر کلامش گیرا بود، و عواطف انسانی از لحن سخنش مشهود بود." اما با تأسف آن مجموعه هیچگاه اقبال چاپ نیافت.

مرحوم فکرت بیشترین سالهای عمر نه چندان درازش را به شغل آموزگاری گذراند و در مکاتب مختلف ولایات بدخشان، بغلان و کابل به فرزندان سرزمینش درس زبان و ادبیات داد. یکی از ویژگی های رفتاری فکرت این بود که او با پیر پیر، با جوان جوان و با بچه ها بچه میشد، و با هرکس به زبان خودش گپ میزد. شاید به همین دلیل همه دوستش میداشتند.

ولی افسوس که مانند هزاران فرزند بیگناه سرزمین ما که زیان شان به مورچه ای نرسید، اما در جریان سه دهه جنگ آماج گلوله های بی تبعیض تفنگ بدستان قرار گرفتند، سرنوشت برای فکرت نیز چنین برنامه ای داشت. و سرانجام به تاریخ ۱۲ جدی سال ۱۳۷۲، در دوره ی حکومت برهان الدین ربانی، نیمه شب از خانه اش در شهر فیض آباد در پیش چشم همسر و فرزندان او توسط چندین مرد تفنگ بدست بیرون کشیده شد و چند کوچه بالا تر با شلیک گلوله ها به زندگی اش پایان بخشیدند... بی آنکه بگویند چرا!...! روانش شاد باد

## فهرست اشعار

- ۱ - نخستین شعر
- ۲ - من باز عاشقم!
- ۳ - کثرت اندیشه
- ۴ - مقام زن
- ۵ - ز من بگذر
- ۶ - ز شمع مرده یاد آر
- ۷ - مادر (ویژه روز مادر)
- ۸ - دل دیوانه
- ۹ - حدیث آه
- ۱۰ - چشم است یا چقوری؟
- ۱۱ - علم
- ۱۲ - دانش
- ۱۳ - چشمه نوش
- ۱۴ - آموزگار
- ۱۵ - جمهوری جوان
- ۱۶ - به پستی تن مده
- ۱۷ - از گرایش تا رهايش
- ۱۸ - نسل جوان فردا
- ۱۹ - سال نو
- ۲۰ - مادر
- ۲۱ - نهال هستی
- ۲۲ - به پا خیز
- ۲۳ - سرنوشت دگر
- ۲۴ - بی تا
- ۲۵ - آرزو
- ۲۶ - تلاش سرگردان
- ۲۷ - پرپر گل ها
- ۲۸ - نجوا با مام وطن
- ۲۹ - بدر آی
- ۳۰ - عاقبت کار
- ۳۱ - دوبیتی ها
- ۳۲ - تک بیتی ها

## نخستین شعر

هجر آن ناآشنا تا در کنار آورده ام  
از دل خونین نوای صد هزار آورده ام  
میکند افسون و نیرنگم به ناز و جلوه اش  
تا نیاز عشق پیش آن نگار آورده ام  
زندگانی خود حدیث تلخکامی بوده است  
پاکبازی شد نصییم، گر قمار آورده ام  
راحت هر لحظه را رنج فراوان در پی است  
این سیه روزی ز شرب بی شمار آورده ام  
فکر آزاد و دمکراتم به خود پیچیده است  
تا نگاهی در نظام این دو تار آورده ام  
در قبول این و آن "فکرت" تأمل کن درست  
از ره تقلید صد لعنت به بار آورده ام

\*\*\*\*\*

## من باز عاشقم!

ای دوست باز دسته گلی داده‌ای به آب  
بر رغم آن فرار  
و آن عهد دیر پای  
در محضر شهود!  
سنگ وفا به سینه سپردی که بعد از این  
جز یار دلنواز به کس دل نمی دهم  
وز عشق لعبتان دگر دست میکشم  
آرام و سر به زیر  
اما کنون بجای همه گفته‌های خویش  
در فکر دیگری  
یک عشق تازه پا، وسواس گر شده  
دل برده از تو با همه سوگند و عهد پار  
در انحنای ناز، کار تو ساخته  
و فریاد میکنی  
"من باز عاشقم"  
تردید نابجاست  
زیرا تو خسته‌ای، از یکنواختی  
کو مرگ آرزوست، زندان زنده گی  
راه گریز از آن، در مقطع زمان  
یک: ساختن به دوزخ سوگند دیر پای  
با رنج بیکران  
دو: آن جهش که راه گشای طلب بود  
در معبد امید، آزاد و شادکام  
فارغ ز های و هوی کسان یا که دشمنان  
تایید و ردشان!  
رسم زمانه را و طومار عهد را  
در هم بپیچ و تابع قانون عشق باش  
و آوای عشق خود، هر جا بلند کن  
بر فرق رسم‌ها، با این شعار خوب  
"ای عشق ای امید دل و زندگانی‌ام"

۱۳۵۶.۰۶.۱۵

\*\*\* \*\*

## کثرت اندیشه

دیده با دیدار یاری، لحظه ای محرم نشد  
سوخت دل در انتظارش مونسیم یکدم نشد  
زندگانی تلخ و اوضاع وطن آشوب ز  
صلح و آرامی نصیب کشور در هم نشد  
هر سری سودای خود خواند ره خیر و فلاح  
کثرت اندیشه هرگز پایه ی محکم نشد  
طرح بی اجرا بدان ماند به نزدیک خرد  
آدمیت کرد تقلید و ولی آدم نشد  
دست وحدت ز آستین صدق اگر آری برون  
دوستی را وزنه باشد، گر چه دشمن کم نشد  
"فکرت" از زیر و بم هستی هراسانی خطاست  
ای بسا طوفان که آخر حلقه ی ماتم نشد

\*\*\* \*\*

## مقام زن

والاست در جهان کنونی مقام زن  
هر جا بود ستایش بیحد به نام زن  
زن مادر است و خواهر دانا برای مرد  
زن همسر است و یار توانا برای مرد  
زن پیشتاز و قافله سالار زنده گیست  
زن رهبر رهایی انسان ز بنده گیست  
زن پاسدار چرخ تکامل بود به دهر  
قدرش بدان که نیست همانند او گهر  
تبریک روز او که بود مادر جهان  
فرض است بیگمان به همه خورد تا کلان

\*\*\*\*\*

## ز من بگذر

بزن بر هم قرار من زمن بگذر ز من بگذر  
که شد از دست کار من زمن بگذر ز من بگذر  
مده دیگر تو آزارم که از جان گشته بزارم  
خزان شد نوبهار من زمن بگذر ز من بگذر  
به حرف این و آن ترک من ای نامهربان کردی  
سیه شد روزگار من زمن بگذر ز من بگذر  
مجو دیگر سراغ من، مکن یادم به پیغامی  
برو ای دل شکار من زمن بگذر ز من بگذر  
شکایت کی رود از من چنین کردی چنان کردی  
بود این شیوه عار من ز من بگذر ز من بگذر  
به صحرای جنون سر میزنم از خویش بزارم  
مشو دیگر تو یار من ز من بگذر ز من بگذر

\*\*\*\*\*



## ز شمع مرده یاد آر

ای جلوۀ نخل آرزویم  
ای در تو خلاصه جستجویم  
جز راه وفای تو نیویم  
راز غم تو به کس نگویم  
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

آنروز که زندگی دگر بود  
از عشق و غم دلت خبر بود  
جز تو همه بهر من هدر بود  
از مهر و وفا ترا خبر بود  
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

ای نو گل باغ زندگانی  
ای آیت حسن و شادمانی  
همپای ونوس و رشک مانی  
ترسم که بیاد ما نمائی  
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

بر من تو مگیر کار دشوار  
مپسند به دل دیگر تو آزار  
از عاقبت جفا حذر دار  
با لطف نگر به من تو یکبار  
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

هر چند که دورم از وصال  
فارغ نبود دل از خیالت  
ترسم شود عاقبت و بابت  
سودی نبیری تو از جمالت  
یاد آر ز شمع مرده یاد آر  
یاد آر ز شمع مرده یاد آر

\*\*\*\*\*

## مادر (ویژه روز مادر)

ای مادر ای امید تن ناتوان من  
ای رحمت عمیم به روح و روان من  
پروردیم به ناز ولی با هزار رنج  
تا نوبهار عمر بود هر خزان من  
از شیرۀ وجود به من شیر داده ای  
زان راحت وجود گراید به جان من  
از آن زمان که رفت پدر راه دیگری  
افتاد آتشی به دل بی زبان من  
من خرد سال کودکی وا ماندم از پدر  
با عالمی تلاش گرفتی عنان من  
در کوره راه زندگی و حادثات آن  
آن زندگی که شر فزاییست بی امان  
جای پدر گرفته ای مام عزیز من  
زانسان که نیک زان نتوان یافت در جهان  
ای مام و ای پدر تویی راز وجود من  
نازم به قدرتت که هویداست بی گمان  
بردی تو رنج و لیک به لبخند گرم خویش  
آتش زدی به ریشۀ هر سود و هر زیان  
اینک به مقدم تو نهم سر به اختیار  
هر چند است مرتبتت بیشتر از آن

گویند جشن توست به هر گوشه و کنار  
با حظه مطمئن و بیرون ز انتظار  
هر جا سخن ز مادر و اوصاف مادر است  
هر دم خبر از این که فزون است از هزار  
آهنگ مهر توست غریب در فضا  
آوای عشق توست فتاده به هر دیار  
اما تو نیک دانی و من نیک ای عزیز  
کآسان نکرده مشکلات این جشن با وقار  
دائم فسرده روح و تنت مام من همیشه  
درد شرايطی که تو داری در آن قرار

باشد که واژگون شود این وضع نابجا  
آید زمانه ای که دگر بای و بی نوا  
کز هم به رنج اندر و از یکدگر پریش  
مشغول ترهات اند از تو یا زما  
با عدل و داد و راحت و آرامش روان

هر تن به سهم خویش مهبای کارها  
در راه اعتلای وطن مرد و زن همی  
کوشند از ته دل و باشند همنوا  
آندم زمهر مادر شیرین خویشتن  
فرزند بهره گیرد و مادر از آن رضا  
فیض آباد - ۱۳۵۵

\*\*\*\*\*

### دل دیوانه

دل به دنبال سیه چشمی پریشان است باز  
زین پریشانی نگر چون خانه ویران است باز  
یکدم آسایش ندارد بی امان پر پر کند  
سنبل آسا تا درین اندیشه قربان است باز  
بارها گفتم دلا، کوتاه گیر این قصه را  
گفت کوتاه از چه خواهی، دجله طوفان است باز  
یا مدد کن در رهم یا از درستی در گذر  
نیست یارای جدایی سخت پیمان است باز  
چون کنم با این دل دیوانه و سودای خود  
می کشد جان را به برهوتی که جانان است باز  
عاقبت ترسم به زندانی گرفتارم کند  
این دل دیوانه و وحشی که گریانست باز  
کی خبر دارد دلش از اشک چشم و سوز دل  
آن دل آرامی که ما را آفت جان است باز

\*\*\*\*\*

## حدیث آه

آن شوخ بین که درد دل ما دوا نکرد  
حالم پریش دید ولی اعتنا نکرد  
شاید که عاقبت شود انگیزه ملال  
تجدید اگر نگار درین ماجرا نکرد  
با آنهمه جفا که ز اغیار دیده است  
هرگز حساب دوست ز دشمن جدا نکرد  
هر چند آه خسته ره کهکشانش سپرد  
جز کوله بار غم، اثری بهر ما نکرد  
دیگر حدیث آه نگیرم به کار خویش  
این تیر نارسا هدفی را رسا نکرد  
ترسم که یأس دست تطاول کند دراز  
در قلب من که رحم به حالش خدا نکرد  
"فکرت" نشد میسر او کام زندگی  
جز حرف بر مسیر عمل اتکا نکرد  
۱۳۵۵

\*\*\*\*\*

## چشم است یا چقوری؟

چندی ز وضع حیران، چشم است یا چقوری  
ترسم شوی پشیمان، چشم است یا چقوری  
زان بیش کار ناید از دستت ای برادر  
اندیشه کن ز پایان، چشم است یا چقوری  
از برق و جاده قیر، چندین سناچ وعده  
اما عمل نه چندان، چشم است یا چقوری  
از لاجورد و زیره، هم چارمغز و پسته  
بردند توشه رندان، چشم است یا چقوری  
مام وطن نخواهد، فرزندان را  
بنگر خلف مآبان، چشم است یا چقوری  
ای کور معنویت، کرده است پول کورت  
دادی به پول ایمان، چشم است یا چقوری  
در آستان وحدت، بهر رفاه کشور  
جنگ زبان یاران، چشم است یا چقوری  
حال پریش مردم از حرف مفت بدخواه  
هرگز نیافت سامان، چشم است یا چقوری  
آید به ملک رفعت، هم توده را سعادت  
از همت جوانان، چشم است یا چقوری  
تعلیم بی اثر شد، از تربیت چه پرسى  
از دست مشت نادان، چشم است یا چقوری  
آن شیخ دل سیه بین با تره هات بیجا  
چاپید چند نادان، چشم است یا چقوری  
دیموکراسی ما، باشد عذاب دیمو  
گشتیم خانه ویران، چشم است یا چقوری  
ما را ز نان خیر ده، جنجال در زبان چیست  
دودی بخوان و یا نان، چشم است یا چقوری  
پسمان ز هر جماعت، افکنده سر ز غفلت  
باری برا به میدان، چشم است یا چقوری  
"فکرت" بیا تو بگذر زین حرف بی ته و سر  
یارو رسد به تاوان، چشم است یا چقوری

\*\*\*\*\*

## علم

حسن اگر با علم پیوندد، دو بالا میشود  
هر چه از دو مایه گیرد، شاذ و یکتا میشود  
آشنای معرفت هرگز نباشد نیمه راه  
آنکه چون مجنون روان در کوه لیلا میشود  
مرز دانش را نه پنداری که پایانی بود  
از الف آغاز یابد، ختم تا یا میشود  
در طریق گنج مطلب رنجاها باید کشید  
بی تلاش و رنج کی مطلب مهیا میشود  
هر که از دانش مدد جوید شود پیروز مند  
رهگشای دیگران در کار دنیا میشود

\*\*\*\*\*

## دانش

ش: شمع دانش را فرا راهت بدار  
می شوی در زندگانی کامگار  
ه: هر که را الفت به علم و دانش است  
میشود نوع بشر را افتخار  
ر: رهسپار کامیابی می شوی  
راه دانش را کنی گر اختیار  
ز: زندگی بی علم زندان غم است  
از دیار غم به شادی کن گذار  
ا: ای عزیز من به حرفم گوش کن  
علم و دانش را چو جانیت دوست دار  
د: درتلاش از همگان پیشی بگیر  
تا ترا شایبش گوید همقطار

(پندی موشح برای فرزندش شهرزاد)

\*\*\*\*\*

## چشمه نوش

ای چشمه نوش من مزن چشم بسی  
زین شیوه مکن راز مرا فاش کسی  
هر چند دل زار ترا می خواهد  
اما چه کند چون تو به دادش نرسی  
دستم نرسد به دامنت با کوشش  
آن به که نکارم به دل از تو هوسی  
بی زاد به راه کعبه چون گام نهم؟  
از قافله وامانده ندارد جرسی  
بسیار کسان به ادعا حرف زنند  
لیکن به عمل نیرزد إلا فلسی  
با حرف اگر عمل موازی سازی  
"فکرت" نشوی ملامت هیچ کسی

\*\*\*\*\*



## آموزگار

از تو شد روشن جهان تار ما آموزگار  
با تلاشت رونق افزا، کار ما آموزگار  
رهسپار منزل مقصود کی گردیم اگر  
تا نباشی خضر راه و یار ما آموزگار  
میدهی از پند و حکمت فکر شاگردان جلا  
دوری از تأثیر فیضت عار ما آموزگار  
عصر کیهان انعکاس تابش دانش بود  
نردبانش را تو سازی در فضا آموزگار  
نظم نو در انتظار سعی بیش از پیش توست  
تا بسامان آرد این، اِدبار ما آموزگار  
خانمانسوز است درد جهل در این دودمان  
درد ما را کن دوا غمخوار ما آموزگار  
گویمت تبریک این روز پر از فخر و شکوه  
جای داری بیگمان در قلب ما آموزگار

\*\*\*\*\*

## جمهوری جوان

ای ملت نجیب، ای قوم کامگار  
کز غم رها شدید، تبریکتان نثار  
یک عمر انتظار، یک لحظه شد پدید  
نظم نوین ما، با عزم و ابتکار  
جمهوریت بپا، آوای دلکشی  
از راه رادیو شد هم پخش و انتشار  
دانست خلق ما، افکنده شد به خاک  
آن نظم نابجا، دی بود استوار  
جمهوری آمده، تا رنج دیده گان  
باشند شادکام، یابند کار و بار  
آنانکه بهر ملک کاری نکرده اند  
رفتند زین دیار، با حالت نزار  
اینک سزد که ما، کوشیم بی ریا  
در اعتلای ملک، در نظم این شعار  
جمهوری جوان، خواهیم جاودان  
در مهد آریا، افغانستان پار

\*\*\*\*\*

## به پستی تن مده

جان من هرگز به پستی تن مده گر زنده ای  
زان که از پستی شوی در زندگی چون بنده ای  
هرچه عقل روشنت فرمان دهد آنرا پذیر  
نه به قال مرده ای کن نی به چال زنده ای  
اختیار و جبر خود را خویشتن در دست گیر  
تا خدای خود شوی با منطق سازنده ای  
آنچه خوب و نیک باشد کن دلیلش با دلیل  
می شوی انسان عالی در جهان زبینه ای

\*\*\*\*\*

## از گرایش تا رهایش

خاطرم ناشاد، از دست نگاری نیست، هست  
دل اسیر زلف چون مشک تتاری نیست، هست  
دست خالی، آرزو پر، راه مقصد بس دراز  
در چنین حالت گرایش زهر ماری نیست، هست  
گفتم او را، کار من آیا به سامان میرسد  
گفت آخر، بی قراری را قراری نیست، هست  
دوستان سنگ ملامت بر سر ما میزنند  
بی خبر، کز جذبه اش، در دل شراری نیست، هست  
با دل خود مشورت کردم، که بگذر زین سخن...  
شد مکدر، گفت مارا اختیاری نیست، هست  
از "گرایش" تا "رهایش" برزخی افتاده است  
عقل را هر دم ز عشق ما فراری نیست، هست  
رمز "استقرا" نیابی در تفصیل قیاس  
در میان نور و ظلمت، اختیاری نیست، هست  
آدمی از "بود" خود، یابد "نماد" اعتبار  
ادعای محض "فکرت" چون غباری نیست، هست  
فیض آباد، ۲۰ سنبله ۱۳۶۹

\*\*\* \*\*

## نسل جوان فردا

ما کودکان امروز، نسل جوان فردا  
خواهیم زندگی را، آرام و شاد و زیبا  
دوران انقلاب است، بر پا به کشور ما  
جوش و خروش مردم، از هر طرف هویدا  
کاخ ستم شعاران، افکنده شد ز بنیاد  
از شرق میهن ما تا سرحد هریوا  
از بلخ و بامیانش، افسانه ها بهر سو  
پامیر اوست مشهور، هر جا به بام دنیا

\*\*\* \*\*

## سال نو

برگ دیگر به دفتر گیتی  
گشت پیدا ز گردش دوران  
آرزو های خفته شد بیدار  
از کران تا کران این سامان  
بوی باران و سبزه های بهار  
مستی انگیز و عطر آگین است  
میدهد مژده بهار نوین  
این جهان را شگفت آیین است  
جلوه مرغان شاد نگر  
که چسان در فضا به پرواز است  
قلب ها می تپند از شادی  
زندگی را نوین سر آغاز است  
شاد و سر مست ای "بهار امید"  
خواهت تا بهار سال دگر  
عرض تبریک من پذیر و رسان  
بهمه دوستان نیک گهر  
سالها می روند و می آیند  
با فراز و نشیب بی پایان  
جای یک نکته "فکر تا" باقیست  
سال نو شاد باد بر همه گان

\*\*\* \*\*

## مادر

مادرا مهر آفرینا جان من  
عشق من آیین من ایمان من  
از تو شد شاداب باغ زندگی  
ای وجودت باعث سامان من  
داده شیر سپیدت را به من  
تا توان آید به جسم و جان من  
این دعا ورد زبان من بود  
زنده باشی تا ابد مامان من

\*\*\* \*\*

## نهال هستی

عشق من ای بهار هستی من  
از تو ایجاد شور مستی من  
از نگاه تو میخزد رویا  
ای وجودت نهال هستی من  
طرب آهنگ آرزوی منی  
جز تو کوته دراز دستی من  
هر دمی در هوای دیدارت  
چشم من کرده پیش دستی من  
فصل اندیشه را نوین بابی  
باز داری سقوط و پستی من

\*\*\* \*\*



## به پا خیز

همیار به پا خیز که دوران نبرد است  
از دشمن بد کیش نترسی که نه مرد است  
فردا که بود مایه امید بهر جمع  
رخسار تو گلگون و ز بد خواه تو زرد است  
"فاشیزم" اگر شعله بیداد بر افروخت  
خود سوخت در آن آتش و خاکستر سرد است  
آنکس که زند مشقت، لگد میخورد آخر  
بازیچه دوران شود، افسرده ز درد است  
با عزم توانمند شکن این قفس یأس  
چون گرد بپا شو، که زمان تخته نرد است  
مقهور شرایط شدنت، مرگ هدف هاست  
تاریخ نگوید که چه کردی و چه کرده است

\*\*\* \*\*

## سرنوشت دگر

وطن ما که سالهای دراز  
رنج پسماندگی کشید به دوش  
ناگهان یافت سرنوشت دگر  
مار بیداد را فگند ز دوش  
کرد با خاک تیره یکسانش  
نیست پاداش ناکسان جز این  
که لگد کوب خشم خلق شوند  
بعد از آن هم نثار شان نفرین  
و تو ای خلق رنجدیده بیال  
که سر آمد گذشته های سیاه  
کاخ بیداد سرنگون گردید  
کاخداران شدند جمله تباه  
آمد آن لحظه شکوه و جلال  
که کنی کاخ ارتقا بنیاد  
تو که میراث آریانایی  
دور کن با تلاش خود اضعاف  
دیو جهل و مرض به چاه فگن  
دشمنانت حقیر و خوار شمار  
باش با خلق خویشتن دمساز  
محو کن ازدهای استعمار  
باش آینده ساز خود ای مرد  
که دگر نیست بر تو آزاری  
با شرافت به کار همپا باش  
چون زیان است بر تو بیکاری

۱۳۵۲

\*\*\* \*\*

## بی تا

همچو گل از پی صد غنچه پدیدار استی  
نازینی و کنون قابل دیدار استی  
نه تو آنی، که ز نظاره تو چشم گرفت  
ید بیضا ای و از نور گرانبار استی  
آمدی ز آمدنت خانه دل روشن شد  
جاودان باش که مهتاب شب تار استی  
همه گویند که "بی تا"ست در این شهر بزرگ  
زعم من آنکه، سوا در همه اقطار استی  
دید هر کس به توانایی آگاهی اوست  
من بر آنم که یکی خارج تکرار استی  
"فکرت" از داعیه خویش نگردد هرگز  
گر چه این مشغله را زحمت بسیار استی

\*\*\*\*\*

## آرزو

ای آرزو به داد دل زار من برس  
کافتید از کویر به غم خانه ارس  
در دشت خشک با همه تلخیش شاد بود  
اینک به جان گذشتن خود می کند هوس  
چون داشته ز دست شد آنگه شود عزیز  
تحقیق آن ببین به پر کنده از مگس  
هر پا برهنه ای به غم کفش اندر است  
بی پای کفش خواه ندیدست هیچکس  
من طالع خجسته نخواهم ز روز گار  
در حضرت تو دیدن روی خوش تو بس  
این آرزو میسر من گر شود تمام  
گویم به هر چه هست، مرا هست دسترس  
"فکرت" درین نشید ندانم چه خواستی  
تا حاصلت شود به اجابت ز داد رس

\*\*\* \*\*

## تلاش سرگردان

دیدن چهره سپید کسی  
در دلم ریخت آتش هوسی  
همچو آهو نگاه وحشی او  
آیت یأس خواند هر نفسی  
دل بی چاره در پی چاره  
هر طرف بال و پر گشود بسی  
مقصدش زین تلاش سرگردان  
بود که یابد به یار دسترسی  
آخرش این نتیجه دادش دست  
نکند راز خویش فاش کسی  
مثل پروانه بیصدا سوزد  
تا نگویند هست بلهوسی  
صبرش آخر مراد بار آورد  
یافت دیدار یار یکنفسی  
گفت از هجر و درد بی پایان  
خواند آن ماه را به دادرسی  
حرف هایش شنید تا آخر  
بعد از آن دید سوی او نفسی  
با شکرخنده ای جوابش داد  
که نه ای لایق چنین ارسی  
غرق گردی و بهره ای نبری  
عشق موجست، کی به آن تو رسی  
بهتر آن است که راه خود گیری  
نکنی دیگر این چنین هوسی  
یا که آرایش از روان ببری  
تا به خلوتگهی تو باز رسی  
خام اندیشه تا نشد پخته  
نزد داناست نا سره فلسی  
پختگی در عمل عیار شود  
نه به هر ژاژ و حرف مفت کسی

فیض آباد ۱۰-۳-۱۳۷۱

\*\*\* \*\*

## پرپر گل ها

تصویر خویشتن چو در آینه دیده ای  
از مخلصان دلشده یکدم بریده ای  
ای نازنین بقا نکند حسن دلنشین  
اندر چمن تو پرپر گلها ندیده ای  
بس ماه طلعتان که بخاک اندر اوفتاد  
در داستان تو نام زلیخا شنیده ای  
در زندگی به هیچ رخی اعتبار نیست  
آیا به عمق گردش دنیا رسیده ای  
آن بیگناه مرد چسان بر صلیب شد  
بی نطفه پدر ز حسابی چکیده ای  
وان خاطر حزین که ز آسیب روزگار  
از مردمان سفلۀ دنیا رمیده ای  
چنگیز و بخت و نصر و اتیلای روزگار  
از شربت اجل به دمی جان بریده ای  
اندر نگاه "فکرت" عاشق به روی یار  
آن قطره اشک بر رخ زردش چکیده ای

\*\*\* \*\*

## نجوا با مام وطن

در چهره ات لبخند را پیدا نمی بینم چرا  
گویی که غم انباشته از شش جهت قلب ترا  
"آن" در تلاش خویشتن، بیراهه را پیمود و رفت  
"این" نیز دارد اختلاف یارب تو دانی ماجرا  
اسلام اگر باشد هدف، هرگونه حرفی برطرف  
در صلح خیر ما بود از همدگر دوری چرا  
حد وسط را در میان آری به مفت و بی گمان  
شاید توازن را دهی میدان در ماتم سرا  
ای مام دیرین ای وطن اسلاف و اخلافت ببین  
آیا به منزل میرسی، چون طی کنی این راه را  
"دیوانه" ای با های وهوی، قلب ترا آزرده است  
داری قبول خاطرت فرزند بدکردار را؟  
انگشت ششم را ببر، هر چند رنجت میدهد  
با "خشم" از خود دور کن این زخم ناهموار را  
تا راه صلح و آشتی هموار گردد در وطن  
موقع نیابد هر خسی برپا کند آزار را  
مردم به کار خویشتن سرگرم بی بیم و هراس  
باشند و باشی سربلند، طرفی ببند این کار را  
بیگانه هرگز سود تو ترجیح به نفع خود نداد  
دیدی تو در این راستا خوب و بد بسیار را  
باهم برابر زندگی دور از تعصب چون خوش است  
باری به دنیا ده نشان، زیست برادروار را  
"کُل" تو باشد مصلحت در مقطع امروزیست  
"فکرت" از این گلشن نما بیرون همه این خار را

\*\*\* \*\*

## بدر آی

بدر آی ای برادر ز درون ناتوانت  
بنگر جهان بیرون که چسان شده فسانه  
تو تلاش خویش داری و به خویشتن خواهی  
همه امتیاز گیتی همه خوبیِ زمانه  
نه درست باشد این ره، نه صحیح باشد این فکر  
که بکس نشد میسر، خوشی های جاودانه

\*\*\* \*\*



## عاقبت کار

آن سیه چشم که دل از من تنها برده  
نیست پنهان همه دانند هویدا برده  
خواهم هر صبح ببینم رخ نیکویش را  
گرچه دانم دل بسیار به ایما برده  
لیک دانم که بود عاقبت کار خراب  
زانکه مجنون دگر، یار به سودا برده

\*\*\*\*\*

## دوبیتی ها

عشق تو مایهٔ امید من است  
افق روشن و جاوید من است  
ای صبا از غم من ده خبرش  
که نگارم پی تأیید من است

\*\*\*\*\*

دیگر مکن تو یاد برباد رفته را  
برباد رفته ای که نیاید به سوی تو  
بگذشته را گذار که پرواز کرده است  
پرواز کرده باز نگردد بکوی تو

\*\*\*\*\*

بس آرزو جوانه زد و محو شد دریغ  
بس رنگ جلوه کرد و به هستی نیافت راه  
بس عشق ها به کینهٔ جانسوز شد بدل  
بس قصد راستین که ز غفلت شده تباه

\*\*\*\*\*

هرگز مپوی جز رهٔ فیض انتهای علم  
تا خود رسی به کام دل از ماسوای علم  
آنانکه پی به راز نهانی همی برند  
کردند وقف خویش همه از برای علم

\*\*\*\*\*

به غم مسپار روح نازنینت  
که غم افزون کند چین جبینت  
جهان یکسان نماند هیچ گاهی  
پس از غم می کند شادی کمینت

\*\*\*\*\*

ای خدای زندگی لطف نگه از ما مگیر  
ما گرفتاریم از حسرت کشان ایما مگیر  
گرچه میدانم دراین ره دست کوشش نارساست  
دل ندارد تاب و میگوید صدا از ما مگیر

## تک بیته ها

با آنکه نیست جلوۀ مطلوب را کمال  
دیوانه وار طی کنم این راه رفته را

\*\*\*\*\*

یاد آور تلاش بود زندگانی ام  
اما چه سود؟ نیست کمالی در این تلاش

\*\*\*\*\*

دل خسته گشت زین همه آسیب روزگار  
ای روز گار! رحم نما بر دل نزار

\*\*\*\*\*

آن مه نگاه تیز بسویم نمود و رفت  
دلبرد و ماند جان و تن بیقرار من

\*\*\*\*\*

ای روزگار کار مرا زار کرده ای  
باری ترحمی که توانی نمانده است

\*\*\*\*\*

باز آی و برون در نظرم جلوه نما  
ای دیدن تو شادی دنیا – دنیا

\*\*\*\*\*

از نامدم خاطر تو رنجه شدست  
عذریست که گفتن نتوانم با تو

\*\*\*\*\*

دانم که دلت گرفته از دیدن من  
سویم نگهی ز لطف زانرو نکنی

\*\*\*\*\*

به شکر خنده ات زبانم سوخت  
ز نگاهت تن و روانم سوخت

\*\*\*\*\*

جمع اند در حریم نشاطش عموم خلق  
تنها مرا به مجلس آنسش صلا نکرد

\*\*\*\*\*

اسیر ذوق خود باشند مردم  
تو آن را می پسندی و من این را